

بررسی ادله قائلین

به حرمت ریش تراشی در میان فقهای امامیه^۱

دکتر احمد بهشتی*

وحید واحدجوان**

چکیده:

یکی از مسائلی که اذهان متشرعین را به خود مشغول کرده حکم شرعی ریش تراشی می باشد. مسأله حلق لحيه در میان فقهای امامیه اولین بار در اواخر قرن هفتم مطرح شد اما تصریح به حرمت از قرن دهم یا یازدهم هجری قمری در کتب فقهی شیعه آغاز شده است. قائلین به حرمت ریش تراشی به ادله مختلف - کتاب، روایات، اجماع، شهرت، سیره مسلمین، ارتکاز متشرعین و عقل - استدلال کرده اند که با بررسی دقیق آنها روشن می گردد که هیچ یک از آن مستندات، صلاحیت وافی برای اثبات حرمت ریش تراشی را ندارد و ادله اصل برائت مقتضی جواز حلق لحيه می باشد اما چون از طرفی دیگر، هیچ یک از انبیا و اولیا (معصومین) و علمای اسلام از صدر تا به حال ریش تراشی نکرده اند مقتضای احتیاط، تراشیدن ریش خواهد بود.

کلیدواژه: ریش، ریش تراشی، لحيه، حلق، اعفاء، تراشیدن صورت

۱- تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۱/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۳/۱۸

* استاد دانشگاه تهران

** کارشناسی ارشد دانشگاه تهران - Vahehjan@alumni.ut.ac.ir

طرح مسأله

در جامعه ما، ریش گذاشتن، یکی از نشانه‌های ضروری متشرعین قلمداد می‌گردد از این رو یکی از مسائلی که همواره اذهان متدینین را به خود مشغول کرده، حکم شرعی ریش تراشی می‌باشد. از سوی دیگر اکثر فقهای معاصر صریحاً فتوا به حرمت ریش تراشی نداده‌اند و مسأله را به صورت احتیاط مطرح کرده‌اند. بدیهی است که مفهوم این احتیاط، عدم دسترسی آن بزرگواران به دلیل وافی در مورد حرمت ریش تراشی می‌باشد.

ما در این مقاله برآنیم تا ادله قائلین به حرمت ریش تراشی در میان فقهای امامیه را به دقت بررسی کنیم تا هم ادله حرمت ریش تراشی به صورت کامل مشخص شود و هم اشکالات و نقایص ادله روشن گردد.

تاریخچه

در میان فقهای شیعه اولین کسی که بحث لحيه را عنوان کرده یحیی بن سعید حلی (م ۶۹۰) در کتاب الجامع للشرایع است که می‌گوید: «ینبغی أن یؤخذ من اللحيه ما جاوز القبضه». (یحیی بن سعید، الجامع للشرایع، ۳۰) البته از عبارت ایشان حرمت استفاده نمی‌شود و فقط کراهت استفاده می‌شود آن هم در «مازاد از قبضه». سپس شهید اول (م ۷۸۶) در کتاب القواعد والفوائد عبارتی آورده که مفهوم آن حرمت تراشیدن ریش می‌باشد. ایشان فرموده است حلق لحيه برای خنثی جایز نیست چرا که احتمال مرد بودنش وجود دارد. (شهید اول، القواعد و الفوائد، ۱، ۲۳۲) بعد از ایشان فاضل مقداد (م ۸۲۶) همان عبارت شهید را در کتاب خود آورده است. (مقداد، نضد القواعد الفقهيّه، ۱۶۴)

سپس ابن ابی جمهور احسائی (م قرن ۱۰) عبارتی مبنی بر ممنوعیت حلق لحيه دارد «أما حلق اللحيه فالوجه المنع». (احسائی، الأقطاب الفقهيّه علی مذهب الإمامیه، ۶۹)

بعد از ایشان طبق نقل بعضی، شیخ بهایی (م ۱۰۳۱) در رساله اعتقادیه حرمت را ذکر کرده است. (استادی، ده رساله، ۲۰۵) سپس میرداماد استرآبادی (م ۱۰۴۱) تصریح به حرمت کرده است. (استرآبادی، ده رساله، ۱۰۳)



این دو عالم بزرگوار در میان فقهای شیعه اولین کسانی‌اند که تصریح به حرمت تراشیدن ریش کرده‌اند و احتمال دیگری در کلامشان وجود ندارد و جناب میرداماد اولین کسی نیز هست که بر حرمت، استدلال کرده است. بعد از ایشان مجلسی اول (م ۱۰۷۰) استدلالاتی مبنی بر ترک ریش تراشی دارد اما در پایان، فتوای صریح نمی‌دهد بلکه احتیاط می‌کند. (مجلسی، روضه المتقین، ۱/۳۳۳) بعد از ایشان فیض کاشانی (فیض کاشانی، مفاتیح الشرایع، ۲/۲۰)، حرعاملی (حرعاملی، وسائل الشیعه، ۲/۱۱۶)، مجلسی دوم (مجلسی، حلیه المتقین، ۱۲۳)، جزایری (جزایری، التحفه السنیة، ۶۲)، بحرانی (بحرانی، الحقائق الناضرة، ۵/۵۶۱)، کاشف الغطاء (کاشف الغطاء، کشف الغطاء، ۲/۴۱۸)، نراقی (نراقی، رسائل و مسائل، ۱/۲۶۳)، صاحب جواهر (نجفی، جواهر الکلام، ۱۹/۲۳۶)، شیخ انصاری (انصاری، صراط النجاة، ۲۶۲)، لاری (لاری، مجموع الرسائل، ۳۰۳) قائل به حرمت ریش تراشی شده‌اند.

بیشتر فقهای معاصر و فعلی به صراحت فتوا به حرمت نداده و به جای فتوای صریح، احتیاط واجب گفته‌اند. (بنی‌هاشمی خمینی، توضیح المسائل مراجع، ۲/۸۳۵)

ادله قائلین به حرمت ریش تراشی؛

– کتاب

۲۹

از قران کریم به آیه «...وَلَا مَرْهَمَ فَلْيَبْغِزْ خَلْقَ اللَّهِ...» (نساء، ۱۱۹) استدلال کرده‌اند: (استرآبادی، شارع النجاة، ۱۰۳؛ فیض کاشانی، الوافی، ۶۵۸۶) خداوند از قول شیطان نقل می‌کند که گفته است: «و آنها را گمراه می‌کنم و به آرزوها سرگرم می‌سازم و به آنها دستور می‌دهم که گوش چهار پایان را بشکافند و آفرینش خدایی را تغییر دهند و آنها که شیطان را به جای خدا ولی خود برگزینند زیان آشکاری کرده‌اند.» تبیین استدلال بدین شکل است که تراشیدن ریش تغییر و دگرگون کردن خلقت خداست و هر چیزی که دگرگون کردن خلقت خدا باشد حرام است پس تراشیدن ریش حرام است لذا کسی که ریشش را می‌تراشد از جمله مغیرین خلق الله است.

استدلال به این آیه ناتمام است زیرا اگر گفته شود مراد آیه، مطلق تغییر است و تمام تغییرات را شامل می‌شود می‌گوییم دلیلی بر حرمت تغییر خلقت به نحو مطلق و عام وجود ندارد و کسی

چنین ادعایی نکرده است و گرنه لازم می‌آید تا بگوییم تغییر و تصرف در کلیه مصنوعات خداوندی حرام است حتی نه‌سازی و سدسازی و درختکاری و باغبانی و ناخن گرفتن و تراشیدن موی سر و شکستن چوب‌ها و میلیون‌ها مثال دیگر (نراقی، رسائل و مسائل، ۱، ۲۶۴؛ موسوی خویی، مصباح الفقاهه، ۱، ۲۵۸) و التزام به چنین سخنی ممکن نیست. (تبریزی، إرشاد الطالب، ۱، ۱۴۵)

اگر گفته شود این موارد از عموم آیه تخصیص خورده‌اند و آیه شامل این مثال‌ها نمی‌شود (مجلسی، روضه‌المتقین، ۱، ۳۳۴) می‌گوییم سیاق آیه اباء از تخصیص دارد یعنی لحن آیه با تخصیص سازگار نیست و اگر بخواهیم امثال این موارد را استثنا کنیم تخصیص اکثر لازم می‌آید و این مستهجن است. (تبریزی، إرشاد الطالب، ۱، ۱۴۵؛ موسوی تبریزی، الحلیه فی حرمة حلق اللحیه، ۸) به نظر نگارنده، آیه شریفه حکم کلی را بیان می‌کند یعنی تغییر در خلق الله کار شیطانی است اما این خلق الله چیست؟ مصادیقش کدامند؟ و آیا ریش تراشی هم مصداقی از آن است دلیلی غیر از این آیه می‌طلبد.

در تفسیر این آیه، معانی گوناگونی احتمال داده شده است. (شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ۳، ۳۳۴؛ طبرسی، مجمع البیان، ۳، ۱۷۳) که مناسب‌ترین تفسیری که برای آن شده این است که مراد آیه از تغییر خلقت خدای تعالی، خارج شدن از حکم فطرت و ترک دین حنیف می‌باشد. (شیخ طوسی، التبیان، ۳، ۳۳۴؛ بحرانی، الحقائق الناصره، ۵، ۵۶۲؛ طباطبایی، المیزان، ۵، ۸۵؛ موسوی خویی، مصباح الفقاهه، ۱، ۲۵۸؛ تبریزی، إرشاد الطالب، ۱، ۱۴۵؛ موسوی تبریزی، الحلیه، ۸؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۴، ۱۳۷)

– روایات

روایاتی که به آنها استدلال شده است چند قسمند که یک به یک بررسی می‌کنیم:

۱ – روایات اعفاء

از رسول خدا (ص) نقل شده: «حفوا الشوارب و اعفوا اللحی و لا تشبهوا بالیهود». (صدوق، من لایحضره الفقیه، ۱، ۱۳۰؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ۲، ۱۱۶)

و طبق نقلی دیگر فرمود: «حفوا الشوارب و اعفوا اللحی و لا تشبهوا بالمجوس» (صدوق، معانی

برخی به جای حفوا، احفوا نوشته‌اند. (احسائی، عوالی‌اللالی، ۱۳۵، ۱؛ استرآبادی، شارع النجاء، ۱۰۴؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۱۲، ۷۳)

بعضی گفته‌اند این دو روایت دلالت می‌کند بر حرمت ریش تراشی. (استرآبادی، شارع النجاء، ۱۰۴؛ مجلسی، روضه المتقین، ۳۳۳، ۱؛ نراقی، رسائل و مسائل، ۲۶۴، ۱؛ لاری، مجموع الرسائل، ۳۰۴؛ بلاغی، رساله فی حرمة حلق اللحية، ۱۳۹)

«حفوا» ماده امر از «حف یحف» می‌باشد و به معنای مبالغه در کوتاه کردن، زدودن و تراشیدن است. «احفوا» نیز با فتح اول (همزه قطع) از باب افعال به همان معناست. (ابن منظور، لسان العرب، ۵۰، ۹؛ طریحی، مجمع البحرين، ۱۰۴، ۱؛ بندریگی، المنجد، ۳۰۲، ۱) پس معنای «حفوا الشوارب» یعنی شارب‌هایتان را بتراشید، شارب‌هایتان را بقدری کوتاه کنید تا موها دیده نشود، به تعبیر قدیم مبالغه کنید در ازاله شارب.

«اعفوا» اگر به فتح همزه تلفظ شود صیغه امر از باب افعال است و مصدرش «اعفاء» و اگر به ضم تلفظ شود ثلاثی مجرد است و ماده‌اش یا از «عفا یعفو» می‌باشد یعنی آن چیز را بسیار گردانید یا از ماده «عفی یعفی الشعر» می‌باشد یعنی مو را کوتاه نکرد تا بلند و دراز و زیاد شد. (جوهری، الصحاح، ۲۴۳۳، ۶؛ راغب، المفردات، ۵۷۴، ۱؛ طریحی، مجمع البحرين، ۳۰، ۱؛ زبیدی، تاج العروس، ۲۴۸، ۱۰؛ بندریگی، المنجد، ۱۱۴۹، ۲)

تشبه به یهود به این معنی است که ریشتان را بیش از اندازه طولانی و دراز نکنید زیرا یهودی‌ها ریششان را بیشتر از متعارف طولانی می‌کردند. (تبریزی، ارشاد الطالب، ۱۴۵، ۱). مؤید این تفسیر روایاتی است که موی مازاد از قبضه را ملامت می‌کند. (حرعاملی، وسائل الشیعه، ۱۱۲، ۲) یا منظور شیوه خاصی از ریش گذاشتن است که یهودی‌ها می‌گذاشتند و دستور داده شده مثل آنها ریش نگذارید. منظور از تشبه به مجوس شاید این باشد که مجوس سبیل‌شان را بلند می‌کردند و ریششان را می‌تراشیدند لذا گفته شده سبیل‌تان را بزیند و ریشتان را بیشتر کنید. مؤید این تفسیر روایتی است که در مورد مجوس وارد شده است. (صدوق، من لایحضره الفقیه، ۱۳۰، ۱؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ۱۱۶، ۲)



از جهت سند، روایت اول را که صدوق نقل کرده «... ولا تشبهوا بالیهود» ضعیف است زیرا روایت مرفوع می‌باشد و رجالش کامل ذکر نشده است. روایت دوم نیز ضعیف است (موسوی خویی، مصباح الفقاهه، ۱، ۲۵۹ و ۲۵۸) زیرا در سلسله سند، محمد بن جعفر اسدی وجود دارد که بعضی ثقه می‌دانند اما قائلند از ضعف نقل می‌کند و بعضی درباره‌اش توقف کرده‌اند. (نجاشی، رجال نجاشی، ۱، ۳۷۳؛ علامه حلی، خلاصه الأقوال، ۱۶۰) همچنین حسین بن یزید که به نوفلی معروف است بعضی گفته‌اند در اواخر عمرش غلو کرده اما ثابت نیست و برخی در موردش توقف کرده‌اند، به نظر ما، ثقه بودنش ثابت نیست. (نجاشی، رجال نجاشی، ۱، ۳۸؛ شیخ طوسی، الفهرست، ۱، ۴۲۵؛ ابن داوود، رجال ابن داود، ۱، ۱۲۸؛ علامه حلی، خلاصه الأقوال، ۱، ۲۱۶) و علی بن غراب می‌باشد که مجهول است. (شیخ طوسی، الفهرست، ۱، ۲۸۰؛ موسوی خویی، معجم رجال الحدیث، ۱۲، ۱۱۱) و در کتب شیعه هر دو روایت از آحادند چون هر کدام به یک سند ذکر شده‌اند و بقیه، نقلشان از این سند می‌باشد لذا از اخبار مستفیضه محسوب نمی‌شوند.

از جهت دلالت روایت، بنا بر مبنای دلالت صیغه امر بر وجوب، ظاهر روایت، امر به حفّ سبیل و اعفاء لحيه می‌کند و چنانکه از عبارات ارباب لغت و اساطین فقه بر می‌آید اعفاء یعنی زیاد و بسیار کردن. بنابراین اشکالی که متوجه دلالت این دو روایت می‌شود این است که مفهوم و معنای حلق، غیر از مفهوم و معنای اعفاء و عفو می‌باشد و ظاهراً از فقهاء کسی نیست که جزّ سبیل و اعفاء ریش را واجب دانسته باشد یعنی قائل شود که واجب است سبیل را تراشند و ریش را رها کنند تا زیاد و بسیار شود یا فتوا داده باشد واجب است ریش را زیاد و طولانی کنند بلکه بعضی گفته‌اند حلق لحيه حرام است. (موسوی خویی، مصباح الفقاهه، ۱، ۲۵۹؛ تبریزی، ارشاد الطالب، ۱، ۱۴۵؛ موسوی تبریزی، الحلیه، ۱۲) اگر گفته شود معنای اعفاء همان رها کردن و ترک جزّ می‌باشد یعنی ریش را تراشید و وفور و زیادی در معنا و مفهوم آن نمی‌باشد می‌گوییم اولاً دلیلی بر این مطلب وجود ندارد ثانیاً مخالف نص صریح ارباب لغت است. (جوهری، الصحاح، ۶، ۲۴۳۳؛ راغب، المفردات، ۱، ۵۷۴؛ طریحی، مجمع‌البحرین، ۱، ۳۰؛ زبیدی، تاج العروس، ۱۰، ۲۴۸) ثالثاً عبارت بعدی روایت مشعر به این است که در اعفاء، وفور و کثرت می‌باشد که برای عدم افراط در اعفاء، نهی از تشبه به یهود شده است.



خلاصه اینکه مفهوم و معنای حلق غیر از مفهوم و معنای اعفاء و عفو می‌باشد و ظاهراً از فقهای شیعه کسی نیست که اعفاء ریش را واجب دانسته باشد.

در روایت دیگر رسول اکرم (ص) فرمود: «ربی امرنی باعفاء لحیتی و قص شاربی». (مجلسی، بحار الانوار، ۲۰، ۳۹۰؛ نوری، مستدرک الوسائل، ۱، ۴۰۷)

توضیح روایت این است که کسری دو نفر را به سوی رسول اکرم (ص) فرستاد و آنها درحالی نزد ایشان رسیدند که ریششان را تراشیده بودند و سبیلشان را زیاد کرده بودند حضرت از نگاه کردن به آنها بدش آمد و فرمود وای بر شما از این کارتان گفتند ما را ربمان (کسری) به این کار امر کرده است رسول اکرم (ص) فرمود: لکن پروردگار من مرا امر کرد به زیاد کردن ریشم و چیدن شاربم.

قص به معنای چیدن با قیچی یا وسیله دیگری است. (بندریگی، المنجد، ۱۴۵۱/۲) بعضی گفته‌اند این روایت، دلالت بر حرمت حلق لحیه می‌کند. (بلاغی، رساله فی حرمة حلق اللحیه، ۱۴۵) از جهت سند، روایت ضعیف است. (موسوی خویی، مصباح الفقاهه، ۱، ۲۶۰) زیرا برخی از سلسله رجال این حدیث معلوم نیست لذا روایت مرفوع بوده و از اقسام روایت ضعیف محسوب می‌شود. در دلالت حدیث بر حرمت تراشیدن ریش، مشکل لفظ اعفاء، اینجا نیز وجود دارد.

در روایت دیگر از امام صادق (ع) نقل کرده‌اند: «الحنیفیة و هی عشرة اشیاء خمسة منها فی الراس و خمسة منها فی البدن فاما التی فی الراس فاخذ الشارب و اعفاء اللحی و ...» (قمی، تفسیر قمی، ۱، ۵۴)

این روایت را علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش آورده است و وسائل از مجمع البیان و آن، از تفسیر علی بن ابراهیم قمی نقل کرده است. (حرعاملی، وسائل الشیعه، ۲، ۱۱۷) بحار الانوار نیز این حدیث را از آن تفسیر نقل کرده است. (مجلسی، بحار الانوار، ۱۲، ۷ و ۷۳ و ۶۸) بعضی با کمک این روایت آیه «اتبع مله ابراهیم حنیفا» (نحل، ۱۲۳) را دلیل بر حرمت ریش - تراشی گرفته‌اند. (استادی، ده رساله، ۲۳۳) به این بیان که خداوند در قرآن امر به تبعیت ملت ابراهیم می‌کند و این روایت آن راه را تبیین می‌کند. یکی از موارد دین حنیف، حرمت حلق لحیه



است و تا قیامت باقی خواهد ماند. بعضی دیگر به خود روایت استدلال کرده‌اند. (مجلسی، روضه المتقین، ۱، ۳۳۴)

در مورد سند روایت باید بگوییم در مجمع‌البیان عبارت از امام صادق(ع) نقل شده و وسایل هم از مجمع گرفته درحالی‌که در خود تفسیر علی بن ابراهیم قمی در ابتدای عبارت، اسمی از حضرت برده نشده است و ظاهراً در مجمع و سپس وسایل اشتباه صورت پذیرفته است و ممکن است این عبارت، روایت نباشد و علی بن ابراهیم خود چنین حرفی گفته باشد. برفرض اینکه عبارت فوق، روایت باشد، تفسیر علی بن ابراهیم مورد اعتماد نیست و نسخه موجود اشکالات فراوانی دارد. (آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ۴، ۳۰۲) اگر بر فرض، کتاب هم مورد اعتماد باشد روایت سندش ضعیف است چون برخی از رجال روایت معلوم نیست لذا روایت مرفوع می‌باشد.

از لحاظ دلالت بر حرمت ریش‌تراشی اولاً مشکل لفظ اعفاء، اینجا نیز می‌آید. ثانیاً حنیفیت نازل شده بر ابراهیم(ع) طبق این نقل، ده چیز است که بعضی از آنها مستحب است مثل مسواک زدن پس معلوم نیست اعفاء لحيه از کدام قسم است؛ واجب است یا مستحب؟ لذا دلیل دیگری غیر از این روایت لازم است تا حکم وجوب یا استحباب اعفاء را بیان کند.

در روایت دیگر رسول خدا(ص) فرمود: «ان المجوس جزوا لحاهم و وفروا شواربهم و انا نجز الشوارب و نغى اللحي و هي الفطرة». (صدوق، من لايحضره الفقيه، ۱، ۱۳۰؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ۲، ۱۱۶)

مجوسی‌ها ریششان را می‌چیدند و شارب‌هایشان را زیاد می‌کردند و ما شارب‌ها را می‌زنیم و ریش را زیاد می‌کنیم و این (مطابق) فطرت است. بعضی با این روایت استدلال کرده‌اند. (استرآبادی، شارع النجاة، ۱۰۳)

سند روایت ضعیف است زیرا روایت مرفوع می‌باشد و از لحاظ دلالت بر حرمت حلق لحيه همان مشکلی که متوجه لفظ اعفاء می‌باشد اینجا نیز وجود دارد.

۲- روایت مثله

رسول اکرم(ص) فرمود: «حلق اللحيه من المثلثه و من مثل فعلیه لعنة الله». (محمد بن محمد



اشعث، الجعفریات، ۱۵۷)

روایتی است که مستدرک الوسائل از کتاب جعفریات نقل کرده است که ریش تراشی از مثله کردن است (محسوب می‌شود) و هر کس مثله کند لعنت خدا بر او باد. (نوری، مستدرک الوسائل، ۴۰۶، ۱) بعضی به این روایت استدلال کرده‌اند. (بلاغی، رساله فی حرمة حلق اللحية، ۱۴۶؛ استادی، ده رساله، ۲۴۲)

از جهت سند، کتاب الجعفریات فعلی سند صحیح ندارد و معلوم نیست این کتاب فعلی همان کتاب موسی بن اسماعیل باشد. (تبریزی، ارشاد الطالب، ۱۴۷، ۱) بعضی گفته‌اند خود موسی بن اسماعیل مجهول است. (موسوی خویی، مصباح الفقاهة، ۲۵۹، ۱)

از لحاظ دلالت بر حرمت، اشکالاتی دارد از جمله اینکه مثله عبارت است از اینکه انسان نقصی را بر دیگری به قصد هتک و اهانت وارد کند به طوری که آثار فعل در آن شخص ظاهر شود. (تبریزی، ارشاد الطالب، ۱۴۷، ۱) لذا روایت دلالت می‌کند بر مورد لعن واقع شدن کسی که ریش دیگری را به قصد هتک و جنایت می‌تراشد (موسوی تبریزی، الحلیه، ۹) و شبیه روایت حلق لحيه باب دیات می‌شود که بحثش خواهد آمد (کلینی، الکافی، ۳۱۶، ۷) و شامل کسی که به قصد زیبایی یا پیرایش و غیره ریش خود یا دیگری را با رضایت آن شخص می‌تراشد، نمی‌شود. (موسوی خویی، مصباح الفقاهة، ۲۶۰، ۱؛ تبریزی، ارشاد الطالب، ۱۴۷، ۱) دلیل مطلب، دو قرینه «من المثلة» و «من مثل فعلیه لعنة الله» و روایت حلق لحيه باب دیات است.

۳- روایت جند بنی مروان

حبابه نقل کرده: «رأيت امير المؤمنين في شرطة الخميس و معه درة لها سبابتان يضرب بها بياعى الجرى و المارماهى و الزمار و يقول لهم يا بياعى مسوخ بنى اسرائيل و جند بنى مروان فقام اليه فرات بن احنف فقال يا امير المؤمنين و ما جند بنى مروان قال فقال له اقوام حلقوا اللحي و فتلوا الشوارب فمسخوا». (کلینی، الکافی، ۳۴۶، ۱؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ۱۱۷، ۲)

امیرالمؤمنین (ع) را با نگهبانانش دیدم درحالی که شلاقی داشت که دارای دو سر بود و کسانی را که سگ ماهی، مارماهی و ماهی‌های بدون پولک می‌فروختند با آن شلاق می‌زد و می‌فرمود



ای کسانی که مسخ شده‌های بنی اسرائیل و لشکر بنی مروان را می‌فروشید فرات بن احنف پرسید یا امیرالمؤمنین لشکر بنی مروان چیست؟ فرمود: اقوامی که ریششان را می‌تراشیدند و سبیل‌هایشان را می‌گذارند پس مسخ شدند.

امروزه شُرطه به محافظ و پلیس اطلاق می‌شود و در قدیم به افراد برگزیده از یاران حاکمان

اطلاق می‌شد (بندریگی، المنجد، ۱، ۸۳۷) و چون پنج نفر بودند به آنها شرطه خمیس می‌گفتند. برخی از فقها به این روایت استدلال کرده‌اند. (فیض کاشانی، مفاتیح الشرایع، ۲، ۲۰؛ مجلسی، حلیه المتقین، ۱۲۴؛ بحرانی، الحدائق الناضرة، ۵، ۵۶۱؛ لاری، مجموع الرسائل، ۳۰۴؛ بلاغی، رساله فی حرمة حلق اللحية، ۱۵۱)

معنای فتلوا تنها گذاشتن سبیل نیست بلکه نوعی تاب دادن و پیچیدن آن می‌باشد. (بندریگی، المنجد، ۲، ۱۲۸۷)

سند روایت، ضعیف است زیرا در سلسله سند، محمد بن اسماعیل بن موسی می‌باشد که ظاهراً امام کاظم(ع) پسری به این نام ندارد بلکه اسماعیل برادر موسی بن جعفر علیهم‌السلام است. (شیخ طوسی، رجال الشیخ، ۱، ۲۷۶) بنابراین ظاهراً نقل کتاب کافی و به تبع آن وسائل اشتباه است. خود محمد بن اسماعیل مجهول است و از عبارات کشی برمی‌آید که ضعیف است. (کشی، رجال کشی، ۲۶۴) همچنین احمد بن قاسم، احمد بن یحیی، محمد ابن خداهی، عبدالله ابن ایوب، عبدالله بن هاشم یا هشام وجود دارند که مجهولند. (موسوی خویی، معجم رجال الحدیث، ۱۵، ۱۰۷ – ۲، ۱۹۱ و ۳۶۴ – ۱۶، ۷۲ – ۱۰، ۱۱۵ و ۳۷۱) عبدالکریم بن عمرو خثعمی می‌باشد که اختلافی است؛ شیخ درباره‌اش گفته است: خبیث و واقفی است. (شیخ طوسی، رجال الشیخ، ۱، ۳۳۹) اما نجاشی گفته: «ثقة ثقة عین» (نجاشی، رجال النجاشی، ۱، ۲۴۵) و ظاهراً قول نجاشی معتبرتر می‌باشد.

از جهت دلالت بر حرمت تراشیدن ریش اولاً ظاهر روایت دلالت می‌کند بر حرمت ریش تراشی و گذاشتن سبیل با هم (نه به تنهایی) در شریعت آنها (نه شریعت ما)، به عبارت دیگر اعتراض به فروش مارماهی، سگ ماهی و غیره است و عبارت پایانی اخبار از چیستی قوم بنی مروان است. (مجلسی، مرآة العقول، ۴، ۷۹) استصحاب احکام شرایع سابق مبنایی است که به نظر ما ناتمام است. ثانیاً اگر کسی ادعا کند شرع ما را نیز شامل می‌شود می‌گوییم ظاهر روایت این است که



تراشیدن ریش و گذاشتن سبیل با کیفیت خاصش با هم حرام است (نراقی، رسائل و مسائل، ۲۶۴، ۱؛ تبریزی، ارشاد الطالب، ۱۴۶، ۱؛ موسوی تبریزی، الحیله، ۱۱) و شامل کسی که ریش و سبیل خود را می تراشد نمی شود.

۴- صحیحہ بزنتی

بزنتی می گوید: «سألته عن الرجل هل له أن يأخذ من لحيته قال أما من عارضيه فلا بأس و أما من مقدمها فلا.» (علی بن جعفر، مسائل علی بن جعفر، ۱۳۹؛ حمیری، قرب الإسناد، ۲، ۱۲۲؛ ابن ادريس، السرائر، ۳، ۵۷۴؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ۲، ۱۱۲) در مورد مرد از امام سؤال کردم آیا می تواند از ریشش کوتاه کند؟ فرمود از دو طرف صورت اشکال ندارد اما از جلو نه.

بعضی با این روایت استدلال به حرمت کرده اند. (مجلسی، حلیه المتقین، ۱۲۴؛ موسوی خویی، مصباح الفقاهه، ۱، ۲۶۱)

از جهت سند، این روایت را مستطرفات سرائر از جامع بزنتی نقل کرده است، اشکالی که مستطرفات سرائر دارد این است که سند ابن ادريس که به کتاب بزنتی می رسد مجهول می باشد (تبریزی، ارشاد الطالب، ۱، ۱۴۶). ولی صاحب وسائل این حدیث را از کتاب مسائل علی بن جعفر و قرب الاسناد حمیری نقل کرده است. در واقع این حدیث در سه کتاب مطرح شده و سند مسائل علی بن جعفر صحیح است. (تبریزی، ارشاد الطالب، ۱، ۱۴۶)

از لحاظ دلالت بر حرمت تراشیدن ریش اولاً ظاهر روایت، عدم جواز اخذ و کوتاه کردن ریش از جلوی آن به صورت مطلق می باشد. (تبریزی، ارشاد الطالب، ۱، ۱۴۶) در حالی که کسی چنین فتوایی نداده که مطلقاً از جلوی ریش نباید کوتاه کرد. ثانیاً ظاهر روایت این است که چیدن و کوتاه کردن از عارض مطلقاً جایز است. در کتب لغت و فقه عارض را به دو طرف صورت معنی کرده اند (نه گونه) (ابن منظور، لسان العرب، ۷، ۱۸۱؛ طریحی، مجمع البحرین، ۴، ۲۱۶؛ شیخ بهایی، الحبل المتین، ۱۴؛ مجلسی، مرآة العقول، ۱۳، ۸۵؛ نجفی، جواهر الکلام، ۲، ۱۴۱؛ انصاری، کتاب الطهارت، ۲، ۱۶۵) که در این صورت ظاهر روایت، شبیه ریش پرفسوری امروزی است. ثالثاً در

کتاب علی بن جعفر که سندش هم صحیح است در متن حدیث کلمه «یصلح» نیز آمده است «أیصلح أن يأخذ من لحيته» که در این صورت سؤال اعم از حرمت می‌باشد و کراهت را هم شامل می‌شود. (سبزواری، مهذب الأحكام، ۱۶، ۸۰) رابعاً احتمال دیگر هم در دلالت وجود دارد و آن اینکه نهی از اخذ، عبارت دیگر امر به اعفاء باشد که مباحثش گذشت (نک: موسوی تبریزی، الحلیه، ۱۲).

خامساً اگر اصحاب به این روایت عمل نکرده باشند این اعراض باعث شکستن سند روایت خواهد شد و حتی هر چه سند بهتر و صحیحتر باشد انکسار شدیدتر خواهد بود (نک: مظفر، اصول الفقه، ۲۵۳/۲؛ سبحانی، ارشاد العقول الی مباحث الاصول، ۱۹۲/۳ و ۱۹۴) و ظاهراً این روایت، چنین است.

۵- روایت سلق و حلق

رسول اکرم (ص) فرمود: «لیس منا من سلق ولا خرق ولا حلق» (احسائی، عوالی اللالی، ۱، ۱۱۱) برخی از علما به این روایت نیز تمسک کرده‌اند. (بلاغی، رساله فی حرمة حلق اللحیة، ۱۴۶) سلق یعنی صدای شدید، ناله بلند (ابن منظور، لسان العرب، ۱۰، ۱۵۹) و بعضی زخمی کردن صورت نیز معنی کرده‌اند. (طریحی، مجمع البحرین، ۵، ۱۸۶) خرق یعنی پاره کردن چیزی، دریدن چیزی. (فراهیدی، العین، ۴، ۱۴۹؛ طریحی، مجمع البحرین، ۵، ۱۵۳) بنابراین معنای عبارت چنین می‌شود: از ما نیست کسی که صدایش را شدید کند، داد بکشد یا صورتش را بخراشد و زخمی کند و کسی که (لباسش را) پاره کند و (مویش را) بتراشد.

سند روایت ضعیف است چون مرسل می‌باشد. از لحاظ دلالت اولاً حلق به صورت مطلق آمده و معلوم نیست مراد خصوص حلق لحيه باشد و به قرینه عبارات قبلی و روایات دیگر مانند «لعن الله السالقه و الحالقه» (مجلسی، بحار الانوار، ۷۹، ۹۳) بحث در مورد کسی است که مصیبتی برایش وارد شده و از شدت مصیبت بی‌تابی می‌کند، داد می‌کشد لباسش را پاره می‌کند و مویش را می‌کند یا می‌تراشد. ثانیاً عبارت از ما نیست «لیس منا» در بسیاری از روایات می‌باشد که فقها از آن حرمت استفاده نکرده‌اند مثلاً کسی که نمازش بخواند از ما نیست «لیس منا من لم یصل



صلاة الليل» (حرعاملی، وسائل الشیعه، ۱۶۲، ۸) و روایات دیگر. (کلینی، الکافی، ۴۵۳، ۲؛ صدوق، من لایحضره الفقیه، ۲۷۴، ۲؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ۱۶، ۹۵)

۶- روایات شیب

از جمله روایاتی که بعضی برای حرمت ریش تراشی به آنها استدلال کرده‌اند روایات شیب است. (لاری، مجموع الرسائل، ۳۰۴؛ بلاغی، رساله فی حرمة حلق اللحية، ۱۴۷)

رسول اعظم (ص) فرمود: «الشیب نور فلا تنتفوه» (حرعاملی، وسائل الشیعه، ۲، ۱۳۰) موی سفید نور است پس آن را نکنید.

امام صادق (ع) فرمود: سه گروهند که خداوند در قیامت نظر رحمت بر آنها نمی‌کند و برایشان عذاب دردناکی است یکی از آنها کسی است که موی سفیدش را می‌کند. «...النافث شیبیه و الناکح نفسه و المنکوح فی دبره» (صدوق، الخصال، ۱۰۶، ۱؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ۲، ۱۳۱)

امیرالمؤمنین (س) فرمود: «لا ینتف الشیب فإنه نور...» (حرعاملی، وسائل الشیعه، ۲، ۱۳۱) موی سفید را نکند همانا موی سفید نوری است.

سند روایت اول، ضعیف است زیرا روایت مرفوع می‌باشد. سند روایت دوم هم ضعیف است زیرا در سندش عبد الرحمن بن عون (یا عوف) می‌باشد که مجهول است. اما روایت سوم سندش صحیح می‌باشد.

از جهت دلالت بر حرمت حلق لحيه اشکالاتی دارد اولاً ظاهر نهی در خصوص موی سفید است نه مطلق مو (چه سیاه و چه سفید). ثانیاً ظاهر نهی در مورد موی سفید است. (چه در سر و چه در ریش و سبیل) ثالثاً معنای «نتف» یعنی کندن که با معنای حلق و جز و اینها فرق دارد. رابعاً روایاتی وجود دارد که با این دسته معارضند از جمله؛ امام صادق (ع) فرمود: «لا باس بجز الشمط و نتفه و جزه احب الی من نتفه» (کلینی، الکافی، ۴۹۲، ۶) تراشیدن موی سفید و کندن آن اشکالی ندارد و تراشیدن آن نزد من از کندنش خوش‌تر است. این روایت از جهت سند صحیح می‌باشد و دلالتش هم روشن است.

در روایت دیگر فرمود: «ان امیرالمؤمنین کان لا یری بجز الشیب باسا و یکره نتفه» (کلینی،

الکافی، ۴۹۲، ۶) امیرالمؤمنین مشکلی در جزّ موی سفید نمی‌دید و کندنش را کراهت داشت. این روایت از جهت سند همان مشکل نوفلی را دارد که ثقه بودنش ثابت نیست و سکونی که عامی اما ثقه است. از جهت دلالتش واضح می‌باشد. بنابراین از جمع‌بندی دو طائفه از روایات کراهت کندن موی سفید به دست می‌آید.

۷- روایت دیه حلق لحيه

امام صادق (ع) فرمود: «قضى اميرالمؤمنين في اللحية اذا حلقت فلم تنبت الديه كامله فاذا نبتت فثلث الديه» (کلینی، الکافی، ۳۱۶، ۷؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ۱۵۰، ۴؛ شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۵۰، ۱۰؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ۳۴۱، ۲۹) امیرمؤمنان در مورد ریش، زمانی که تراشیده شده بود و رشد نکرد دیه کامل حکم کرد و زمانی که رشد کرد ثلث دیه.

بعضی با این روایت استدلال کرده‌اند که مثلاً برای ازاله ریش دیه کامل وضع شده و هر کاری که دیه داشته باشد حرام است. (استادی، ده رساله، ۲۴۵)

سند روایت، ضعیف است زیرا در سند کلینی، سهل بن زیاد می‌باشد که اختلافی است و نجاشی و شیخ و ابن غضائری تضعیف کرده‌اند و گفته‌اند غالی است. (نجاشی، رجال نجاشی، ۱۸۵، ۱؛ شیخ طوسی، الفهرست، ۲۲۸؛ ابن غضائری، کتاب الضعفاء، ۶۷، ۱) محمد بن الحسن بن شمون می‌باشد که فاسد است. (نجاشی، رجال نجاشی، ۳۳۵، ۱) عبدالله بن عبد الرحمن می‌باشد که غالی و ضعیف است. (نجاشی، رجال نجاشی، ۲۱۷، ۱) و سند صدوق، مرفوع می‌باشد.

برخی از فقها به این روایت در باب دیه عمل نکرده‌اند مانند شیخ مفید، محقق، علامه، شهید، فاضل مقداد، شهیدثانی، محقق اردبیلی (عاملی، جواد بن محمد، مفتاح‌الکرامه، ۳۸۰، ۱۰) و صاحب جواهر. (نجفی، جواهرالکلام، ۱۷۱، ۴۳)

از جهت دلالت اولاً تراشیدن سر جایز است درحالی که برای تراشیدن سر در بعضی از صور دیه وضع شده است. (استادی، ده رساله، ۲۴۵) ثانیاً روایت بر مطلق حرمت تراشیدن ریش دلالت ندارد وگرنه کسانی که تراشیدن ریش را حرام می‌دانند باید فتوا بدهند هر کس ریش خود را بترشد اگر رشد نکرد تمام دیه انسان را و اگر رشد کرد باید ثلث دیه انسان را بدهد و کسی چنین



ادعایی نکرده است. حق این است که روایت ناظر به جایی است که کسی ریش دیگری را به خاطر دشمنی یا جنایت و غیره تراشیده باشد.

با این بیان روشن می شود روایتی که می فرمود حلق لحيه از مثله است اشاره به این نوع حلق لحيه است نه مطلق تراشیدن.

۸- روایات تشبیه به زنان

امکان دارد عده‌ای به وسیله روایاتی که متشبهین به زنان را مورد لعن قرار می دهد استدلال کنند مانند روایت امام صادق (ع) که فرمود: «لعن رسول الله المتشبهين من الرجال بالنساء و المتشبهات من النساء بالرجال ...» (کلینی، الکافی، ۵، ۵۵۲) رسول خدا (ص) لعن کرد مردانی را که خود را شبیه به زنان می کنند و زنانی که خود را شبیه به مردان می کنند.

این نوع از روایات را جناب کلینی در کافی آورده و صدوق در علل و صاحب وسائل از هر دو نقل کرده است. (کلینی، الکافی، ۵، ۵۵۰ و ۵۵۲ - ۶۹، ۸؛ صدوق، علل الشرایع، ۲، ۲۰۶؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ۱۷، ۲۸۴-۲۰، ۳۳۷) همچنین محدث نوری از جعفریات روایتی در این باره آورده است. (نوری، مستدرک الوسائل، ۳، ۴۶۱)

از لحاظ سند، روایت صحیح و حتی موثقی در این باره پیدا نکردیم و تمام روایات مربوطه سندشان ضعیف است. زیرا در سند این روایات اشخاصی مثل محمد بن علی ابوسمینه، عمرو بن شمر الجعفی می باشد که ضعیفند. (نجاشی، رجال نجاشی، ۱، ۲۸۷ و ۳۳۳) و کسانی چون حسین بن ابی قتاده، علی بن عبدالله، علی بن قاسم، جعفر بن محمد، الحسین بن زیاد، یعقوب ابن جعفر و محمد بن سالم وجود دارند که مجهولند.

از جهت دلالت اولاً موضوع تشبیه، یک موضوع کلی می باشد و آیا حلق لحيه، تشبیه به زن محسوب می شود- تشبیهی که منظور روایات است- از خود روایات استفاده نمی شود. ثانیاً مراد از تشبیه در اینجا خود را به زنی زدن است یا حالت های زنانگی پیدا کردن است نه مطلق شباهت. دلیل مطلب همان روایاتی است که در این باره وارد شده است. مثلاً روایتی لعن می کند خنثی هایی را که مردند و خود را به زنانگی زده اند. (محمد بن محمد اشعث، الجعفریات، ۱۴۷) یا در همان روایات،

متشبهات به خنثی‌ها تفسیر شده‌اند که با هم ازدواج می‌کنند. (کلینی، الکافی، ۵، ۵۵۰) یا روایتی داریم که می‌فرماید امیرالمؤمنین مردی را که حالت زنانه داشت از مسجد بیرون کرد. (حرعاملی، وسائل الشیعه، ۲۰، ۳۳۷) بنابراین روایات تشبه به زنان، مواردی مثل بلندکردن مو یا کندن موی صورت مثل زنان یا تراشیدن ریش را شامل نمی‌شود. شاید به این خاطر بعضی از بزرگان تصریح کرده‌اند ظاهر روایات جایی است که قصد تشبه باشد ولی اگر به عنوان مثال کسی لباس زنان را بپوشد ولی قصد تشبه به زنان را نداشته باشد روایات آنجا را شامل نمی‌شود. (انصاری، المکاسب، ۱۷۴، ۱)

– اجماع

بعضی از علما ادعای اجماع کرده‌اند بر حرمت تراشیدن ریش. (موسوی خویی، مصباح الفقاهة، ۱، ۲۵۷؛ استادی، ده رساله، ۲۲۴) اما اولاً اجماعی در مسأله وجود ندارد زیرا در ده قرن اول از فقهای شیعه کسی تصریح به حرمت ریش‌تراشی نکرده است و فقط از مفهوم عبارت شهیداول سپس فاضل مقداد حرمت حلق برای مردان استفاده می‌شود. مضاف بر اینکه در مقابل این ادعای اجماع، کسانی هم ادعای عدم وجود اجماع کرده‌اند. مرحوم فیض کاشانی عبارتی دارد که نشان می‌دهد تنها جماعتی از علما تراشیدن ریش را حرام می‌دانند نه همه آنها «و قد افتی جماعة من فقهاءنا بتحريم حلق اللحية» (فیض کاشانی، الوافی، ۶، ۶۵۸) و صاحب حدائق همین قول فیض را در کتابش آورده است. (بحرانی، الحدائق الناضرة، ۵، ۵۶۰) همچنین نراقی بعد از نقل عبارت فیض تصریح می‌کند اجماعی در مسأله وجود ندارد. (نراقی، رسائل و مسائل، ۱، ۲۶۳)

ثانیاً اگر گفته شود بالأخره برخی ادعای اجماع کرده‌اند می‌گوییم اگر اجماع ثابت شود این اجماع مدرکی است و حجیت ندارد. ثالثاً حجیت اجماع به‌طور کلی مبنایی است و به نظر ما حجت نیست.

– شهرت

بعضی گفته‌اند مشهور میان علماء حرمت تراشیدن ریش است. (مجلسی، حلیة المتقین، ۱۲۳؛



موسوی خویی، مصباح الفقاهة، ۱، ۲۵۷) اما اولاً شهرتی در مسأله وجود ندارد مخصوصاً در ده قرن اول که کسی تصریح به حرمت نکرده است و چنانکه گذشت بعضی از بزرگان تصریح کرده‌اند که تنها جماعتی از اصحاب فتوا به حرمت داده‌اند و کسی از متقدمین و متقدم‌التأخرین نیست که تصریح به مشهور بودن حرمت ریش تراشی کرده باشد. مؤید مطلب اینکه اگر موضوعی را فقها در کتاب الشهادات ذیل بحث عدالت و کتاب‌المکاسب جزء معاصی ذکر نکرده باشند مؤید خوبی است که معصیت بودن آن عمل نزدشان مسلم نبوده است والا نقل می‌کردند مخصوصاً جناب محقق اردبیلی که معاصی را استقصاء کرده و زیادتر از دیگران ذکر کرده است اما ایشان هم ریش تراشی را مطرح نکرده‌اند و بالعکس بعضی از دانشمندان معاصر تصریح کرده‌اند در میان اصحاب مطلبی که دلالت کند شهرتی در مسأله می‌باشد، وجود ندارد. (تبریزی، ارشاد الطالب، ۱، ۱۴۴) ثانیاً میناها در حجیت شهرت فرق می‌کند و به نظر بسیاری از فقها، شهرت فتوایی مخصوصاً در تفریعات فقهی بعد از شیخ طائفة حجت نیست کما هو الحق. (انصاری، فرائد الاصول، ۱، ۱۰۵؛ آخوندخراسانی، کفایة الاصول، ۲۹۲؛ امام خمینی، انوارالهدایة، ۱، ۲۶۱؛ موسوی خویی، مصباح الاصول، ۲، ۱۴۶)

سیره مستمره بین مسلمین

بعضی از علما سیره مسلمین را دلیل حرمت گرفته‌اند بدین بیان که در تمام دوران‌ها سیره مسلمین گذاشتن ریش بوده است و این سیره تا زمان معصومین(ع) رسیده است و معصومین ردع نکرده‌اند. (مجلسی، روضة المتقین، ۱، ۳۳۳؛ موسوی خویی، مصباح الفقاهة، ۱، ۲۶۱؛ بلاغی، رساله فی حرمة حلق اللحية، ۱۵۵؛ موسوی تبریزی، الحلیه، ۱۶)

استدلال به سیره ناتمام است زیرا اگر فرض بگیریم اتصال کاملاً محقق است و ردعی هم صورت نگرفته -البته اثبات کردن این فرض بسیار مشکل است - باز هم این سیره دلیل بر حرمت تراشیدن ریش نمی‌شود زیرا چنانچه در علم اصول بیان شده است نهایت اقتضایی که سیره می‌تواند داشته باشد مشروعیت فعل و عدم حرمت آن است در صورتی که سیره بر انجام فعلی وجود داشته باشد و اگر سیره بر ترک فعلی باشد نهایت اقتضائش مشروع بودن ترک فعل و عدم وجوب فعل است و حتی بعضی از علمای اصول استفاده استحباب یا کراهت را هم از سیره مستمره تا

زمان معصوم مورد خدشه قرار داده‌اند. (مظفر، اصول الفقه، ۲، ۱۷۶)

- ارتکاز

بعضی گفته‌اند ارتکاز اذهان متشرعین حرمت تراشیدن ریش است. (تبریزی، ارشاد الطالب، ۱۴۸، ۱)

این استدلال ناتمام است زیرا اولاً به احتمال قوی بلکه یقیناً منشأ این ارتکاز، فتاویی است که اخیراً (چند قرن اخیر) در مورد حرمت تراشیدن ریش داده شده است. (تبریزی، ارشاد الطالب، ۱۴۸، ۱) لذا ارتکاز متصل به عصر معصوم و عدم ردع آن توسط معصوم ثابت نیست. مؤید مطلب آن است که اگر فقیهی فتوا به حلیت بدهد ارتکاز مقلدین آن فقیه، حرمت نخواهد بود. ثانیاً حکم ارتکاز از جهت حجیت مانند حکم سیره می‌باشد. (انصاری، الموسوعه الفقهیه المیسره، ۲، ۳۹۲) لذا زمانی حجت خواهد بود که یقیناً متصل به عصر معصوم باشد و معصوم از آن (به حسب ظاهر) اطلاع یابد و نهی نکند وگرنه ارتکاز حاصل بعد از زمان معصومین فایده‌ای ندارد.

- دلیل عقلی

اگر کسی چنین استدلال کند که تراشیدن ریش از اموری است که شرع اجازه آن را نداده است و هر امری را که شرع اجازه آن را نداده باشد انجام آن کار قبیح و خارج شدن از مسیر عبودیت می‌باشد پس تراشیدن ریش امری قبیح و خارج شدن از عبودیت الهی می‌باشد. می‌گوییم صغرای استدلال ناتمام است زیرا منابع شناخت احکام الهی، کتاب و سنت (نقل) و عقل می‌باشد و از مجموع آنها اصولیین اصلی به نام اصل برائت استفاده کرده‌اند که اگر دلیل معتبری (دلیل قطعی مانند خبر متواتر یا دلیل علمی مانند ظنون معتبر) بر حرمت فعلی نیافتیم انجام آن، جایز است و در قیامت معذوریم. (انصاری، فرائد الاصول، ۱، ۳۱۵؛ آخوند خراسانی، کفایه الاصول، ۳۳۸)

با توضیحی که دادیم روشن می‌شود که با ادله اثبات اصل برائت می‌توان حلیت تراشیدن ریش را اثبات کرد.



احتیاط بهترین راه ممکن

درست است که ادله نقلی و عقلی ذکر شده برای حرمت، ناتمامند اما باتوجه به سیره مستمره تمام انبیا و اوصیا و علمای اسلام از صدر تا به حال در تراشیدن ریش، یک نوع اجماع عملی در تراشیدن ریش، صورت پذیرفته است که چون در میان این مجمعین، معصومین (انبیا و امامان) هم وجود دارند، حجیت این نوع اجماع، مسلم می‌باشد لذا احتیاط در تراشیدن ریش است اگرچه معنای این حجیت (نه احتیاط)، وجوب نباشد. (دقت شود)

نتیجه

تصریح به حرمت تراشیدن ریش از قرن دهم یا یازدهم هجری قمری در کتب فقهی شیعه آغاز شده است و با بررسی تمام ادله‌ای که قائلین به حرمت تراشیدن ریش در میان اصحاب ما اقامه کرده‌اند بدین نتیجه می‌رسیم که دلیلی تام و معتبر برای حرمت ریش تراشی وجود ندارد و طبق ادله اصالت براءت، حلیت این کار روشن می‌شود. اما از طرفی دیگر چون هیچ یک از انبیا و امامان معصوم ریش تراشی نکرده‌اند لذا احتیاط در این مورد ترک نشود و نیز پیشنهاد می‌شود از جوانب مختلف احتیاط شود.

به‌عنوان مثال: ریش خود را تراشد، غیبت کسی را که ریشش را می‌تراشد نکند و او را فاسق نداند یا لااقل احتمال بدهد که وی مقلد مجتهدی است که قائل به جواز حلق لحيه می‌باشد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن غضائری، احمد بن ابی‌عبدالله، کتاب الضعفاء - رجال ابن الغضائری، اسماعیلان، قم، ۱۴۰۶ق.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴ق، چاپ سوم.
۴. احسانی، ابن ابی‌جمهور، محمد بن علی بن ابراهیم، الأقطاب الفقهیة علی مذهب الإمامیة، کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۱۰ق، چاپ اول.
۵. عوالی اللالی، انتشارات سیدالشهداء(ع)، قم، ۱۴۰۵ق.



۶. استادی، رضا، **ده رساله**، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۸۰ش، چاپ دوم.
۷. استرآبادی، محمد باقر بن محمد حسینی [میرداماد]، **شارع النجاة فی أحكام العبادات**، تهران، ۱۳۹۷ق.
۸. انصاری، مرتضی [شیخ انصاری]، **صراط النجاة**، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم، قم، ۱۴۱۵ق.
۹. _____، **فرائد الاصول**، دفتر انتشارات اسلامی، بی‌جا، بی‌تا.
۱۰. _____، **الطهارة**، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم، قم، ۱۴۱۵ق، چاپ اول.
۱۱. _____، **المکاسب**، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم، قم، ۱۴۱۵ق، چاپ اول.
۱۲. انصاری، محمد علی، **الموسوعة الفقهية الميسرة**، مجمع الفكر الاسلامی، قم، ۱۴۱۵ق.
۱۳. بحرانی، یوسف بن احمد، **الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة**، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۵ق.
۱۴. بزرگ تهرانی، شیخ آقا، **الذریعة الی تصانیف الشیعة**، اسماعیلیان، قم، ۱۴۰۸ق.
۱۵. بلاغی، محمد جواد، **رسالة فی حرمة حلق اللحية**، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۵ق، چاپ اول.
۱۶. بندریگی، محمد، **المنجد**، انتشارات ایران، تهران، بی‌تا، چاپ دوم.
۱۷. بنی هاشمی خمینی، سید محمد حسین، **توضیح المسائل مراجع**، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۲۴ق.
۱۸. تبریزی، جواد، **إرشاد الطالب إلی التعلیق علی المکاسب**، اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۶ق.
۱۹. توحیدی، محمد علی، **مصباح الفقاهة**، تقریرات بحث آیت الله خویی، بی‌جا، بی‌تا.
۲۰. جزائری، عبد الله بن نور الدین، **التحفة السنية فی شرح النخبة المحسنة**، ایران، بی‌تا.
۲۱. جوهری، اسماعیل بن حماد، **الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية**، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۴۰۷ق.
۲۲. حرّ عاملی، محمد بن حسن، **تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة**، مؤسسه آل البیت، قم، ۱۴۰۹ق، چاپ اول.
۲۳. حلّی، یحیی بن سعید، **الجامع للشرائع**، سید الشهداء العلمیة، قم، ۱۴۰۵ق، چاپ اول.
۲۴. حلّی، محمد بن منصور [ابن ادریس]، **السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی**، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۰ق، چاپ دوم.
۲۵. حلّی، حسن بن علی بن داود، **رجال ابن داود**، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۳ق.
۲۶. حلّی، حسن بن یوسف [علامه]، **خلاصة الأقوال فی معرفة أحوال الرجال**، دار الذخائر، قم، ۱۴۱۱ق.
۲۷. حمیری، عبد الله بن جعفر، **قرب الإسناد**، کتابفروشی نینوا، تهران، بی‌تا.



۲۸. خراسانی، محمد کاظم [آخوند]، **کفایة الاصول**، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ق، چاپ اول.
۲۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **المفردات فی غریب القرآن**، دارالعلم، بیروت، ۱۴۱۲ق، چاپ اول.
۳۰. زبیدی، محمد مرتضی، **تاج العروس من جواهر القاموس**، المكتبة الحیاء، بیروت، بی تا.
۳۱. سبحانی، جعفر، **تهذیب الاصول**، تقریرات بحث امام خمینی، اسماعیلیان، قم، ۱۳۸۲ش.
۳۲. سبزواری، سید عبد الأعلى، **مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام**، دفتر آیه الله سبزواری، قم، ۱۴۱۳ق.
۳۳. طباطبایی، سید محمد حسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، ۱۴۱۷ق، چاپ پنجم.
۳۴. طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ش.
۳۵. طریحی، فخر الدین، **مجمع البحرین**، کتابفروشی مرتضوی، تهران، ۱۴۱۶ق، چاپ سوم.
۳۶. طوسی، محمد بن حسن [شیخ]، **التبیان فی تفسیر القرآن**، مکتب الاعلام الاسلامی، بی جا، ۱۴۰۹ق، چاپ اول.
۳۷. _____، **تهذیب الأحكام**، دارالکتب الإسلامیة، تهران، ۱۴۰۷ق، چاپ چهارم.
۳۸. _____، **رجال الشیخ - الأبواب**، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۵ق، چاپ اول.
۳۹. _____، **الفهرست**، المكتبة الرضویة، نجف، بی تا.
۴۰. عاملی، بهاء الدین محمد بن حسین [شیخ بهائی]، **الجل المتین فی أحكام الدین**، کتابفروشی بصیرتی، قم، ۱۳۹۰ق، چاپ اول.
۴۱. عاملی، جواد بن محمد حسینی، **مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة**، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۹ق، چاپ اول.
۴۲. عاملی، محمد حسین، **ارشاد العقول الی مباحث الاصول**، تقریرات بحث آیت الله سبحانی، مؤسسه امام صادق، قم، ۱۴۲۴ق، چاپ اول.
۴۳. علی بن جعفر، مسائل علی بن جعفر، **مؤسسه آل البيت**، قم، ۱۴۰۹ق، چاپ اول.
۴۴. عیاشی، محمد بن مسعود، **کتاب التفسیر**، چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ق.
۴۵. فراهیدی، خلیل بن احمد، **کتاب العین**، منشورات الهجرة، قم، ۱۴۱۰ق، چاپ دوم.
۴۶. فیض کاشانی، محمد محسن، **مفاتیح الشرائع**، بی جا، بی تا.
۴۷. _____، **الوافی**، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی (ع)، اصفهان، ۱۴۰۶ق، چاپ اول.

۴۸. قمی، علی بن ابراهیم، **تفسیر قمی**، دار الکتب، قم، ۱۳۶۷ش، چاپ چهارم.
۴۹. قمی، محمد بن علی بن بابویه [شیخ صدوق]، **الخصال**، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۳ق.
۵۰. _____، **علل الشرائع**، انتشارات مکتبه الداوری، قم، بی تا.
۵۱. _____، **معانی الأخبار**، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۱ش.
۵۲. _____، **من لا یحضره الفقیه**، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۳ق، چاپ دوم.
۵۳. کاشف الغطاء، جعفر، **کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء**، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، بی تا، چاپ اول.
۵۴. کشی، محمد بن عمر بن عبد العزیز، **رجال الکشی - اختیار معرفة الرجال**، مؤسسه نشر در دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۴۹۰ق.
۵۵. کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۴۰۷ق، چاپ چهارم.
۵۶. کوفی، محمد بن محمد اشعث، **الجعفریات**، مکتبه نینوی الحدیثه، تهران، بی تا.
۵۷. لاری، سید عبد الحسین، **مجموع الرسائل**، مؤسسه المعارف الإسلامیة، قم، ۱۴۱۸ق، چاپ اول.
۵۸. مجلسی، محمد تقی [مجلسی اول]، **روضه المتقین فی شرح من ل یحضره الفقیه**، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، قم، ۱۴۰۶ق، چاپ دوم.
۵۹. مجلسی، محمد باقر [علامه مجلسی]، **بحار الأنوار**، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ق.
۶۰. _____، **حلیة المتقین**، انتشارات موعود اسلام، بوشهر، ۱۳۸۲ش، چاپ اول.
۶۱. _____، **مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول**، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۴۰۴ق، چاپ دوم.
۶۲. مظفر، محمد رضا، **اصول الفقه**، اسماعیلیان، قم، بی تا، چاپ پنجم.
۶۳. مقداد بن عبد الله، جمال الدین [فاضل مقداد]، **نضد القواعد الفقهیة علی مذهب الإمامیة**، آیه الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۳ق، چاپ اول.
۶۴. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، **تفسیر نمونه**، دار الکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۷۶ش، چاپ بیستم.
۶۵. مکی عاملی، محمد بن جمال الدین [شهید اول]، **القواعد و الفوائد**، مفید، قم، بی تا.
۶۶. موسوی تبریزی، سید ابو الحسن [مولانا]، **الحلیة فی حرمة حلق اللحية**، تبریز، بی تا.
۶۷. موسوی خمینی، روح الله [امام خمینی]، **انوار الهدایة**، تنظیم و نشر آثار امام، قم، ۱۴۱۵ق، چاپ دوم.



۶۸. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، مصباح الاصول، کتابفروشی داوری، بی‌جا، ۱۴۱۷ق، چاپ پنجم.

۶۹. _____، معجم رجال الحديث، بی‌جا، بی‌تا.

۷۰. نجاشی، احمد بن علی بن احمد، رجال النجاشی-فهرست‌أسماء مصنفی الشیعة، دفتر انتشارات

اسلامی، قم، ۱۴۰۷ق.

۷۱. نجفی، محمد حسن بن باقر[صاحب جواهر]، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، دار إحياء

التراث العربی، بیروت، بی‌تا، چاپ هفتم.

۷۲. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، رسائل و مسائل، بی‌جا، بی‌تا.

۷۳. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مؤسسه آل البيت، بیروت، ۱۴۰۸ق،

چاپ اول.

